



۲۰۱۵/۱۲/۱۷

م. اسحاق نگارگر

عُرس پیر خراباتیان بلخ و قونیه

بیرون نگری صورتِ انسان بینی
فرمود که ارجعی رجوع این باشد
خلقی عجب از روم و خراسان بینی
بنگر به درون که به جُز انسان بینی؟

امروز ۱۷ دسمبر سالروز رحلت پیر خراباتیان بلخ و قونیه به دیدار نگار برین است. او که در دنیای ما پیام آور محبت و همدلی بود حاصلِ عمرِ خود را در سه نکته خلاصه می کند اما همین سه نکته یک عالم درسِ عرفان و فلسفه در خود دارد:



حاصلِ عمرم سه سخن بیش نیست
خام بدم، پخته شدم، سوختم

و این سه نکته نه تنها حاصلِ عمرِ حضرت مولاناست که حاصلِ عمرِ همه انسان هاست. انسان تا خام است به این یا آن عقیده یا باور می چسبد و همانند میوه خام شاخی را که چسبیده است سخت می گیرد. از ارفاق و محبت دور می شود و تنها همان که مثلِ خودش خام است و سختگیر به معبود کاذبش یا عابد کاذبش بدل می شود. محبت را در انحصار طبقه و گروه، محدود می کند و دیگران را از حصاری که به دور خود ساخته است بیرون می راند. به بهانه های ساده مردم را تکفیر می کند و از حوزه رحمانیت پروردگار بیرون می اندازد و به قول حضرت سنایی یعنی آنکه به گفته مولانا دو چشم روشن عرفان بود به "خون جمله اهل زمین فتوی میدهد."

وقتی مرحله خامی گذشت و انسان به پختگی رسید احساس می کند که در جهانِ بزرگِ خدا (ج) غیر از او دیگران هم وجود دارند که اگر چه باور داشت های شان غیر از باورداشت های من است اما به هر حال خدای بزرگ به آنان حق حیات داده است و من حق ندارم حق زندگانی را از دیگران سلب کنم و چنان که با طبیعت همزیستی دارم با دیگر انسان ها نیز باید همزیستی داشته باشم که نگار برین خود انسان را به قبیله ها و ملت ها تقسیم کرد تا از هم باز شناخته شوند و نه برای اینکه بر دیگران فخر و عظمت بفرروشند.

جهان خدا هنگامی زیبا می شود که انسان در آن زندگی کند و حق زندگی را به خاطر عقیده و باورداشت از دیگران نیز سلب نکند. این پختگی مقام انسانیت است ولی مقام عارف نیست.

➤ عارف در مقام پُختگی نیز نمی ایستد و به مقام سوختن می رسد. مانند شمع خود می سوزد ولی به دیگران روشنایی می دهد.

➤ عارف می داند که بدی و شرارت بر وجدان انسان لکه های سیاه می گذارد و دلی را که زنبور کینه و قساوت گزیده باشد ورم می کند و در این دل های ورم کرده دیگر نگارِ برین نمی گنجد.

➤ عارف به قول بیدل شیشه ناموس عالم را در بغل دارد و هنگامی که می بیند انسان از انسانیتِ خود به دور می افتد می سوزد. بیدل گفته است:

هرکه پا کج می گذارد خون دل مامی خوریم
شیشه ناموسِ عالم در بغل داریم ما

امروز آن پیام آور صلح و آشتی که در صافی آینه اش گیر و مسلمان هر دو با هم آشنایی داشتند دیگر در جهان ما حضور جسمی ندارد اما پیامش با ما هست. پیامش هنوز هم شمع روشن جهان ماست. هنوز نور می بخشد و جهان ما را روشن می کند اما بدبختانه جهان ما گرفتار سنگدلی ها و قساوت های گوناگون است و همین قساوت و سنگدلی خامان جهان را به خفاشان کور بدل کرده است که دیگر تاب دیدار روشنایی او را ندارند. آیا انسان در پرتو این شمع فروزان از خفاشان عصر دور خواهد شد و با انسانیتِ خود آشتی خواهد کرد و این عصر تنگدلی و تیره درونی را پُشتِ سر خواهد گذاشت یا باز هم بت پرست باقی خواهد ماند؟
ابراهیم بت شکن وقتی که به قوم خود می گوید:

"این تمثال ها که شما آنرا می پرستید چیست؟" (کلام الله سوره ابراهیم) لفظ (تمثال) را به کار می برد و نه (صنم) را. (تمثال) عمومی تر است و شامل تمام معبودان باطل می شود. یعنی تمثال عقیده، تمثال هوی و هوس، تمثال شهوت، تمثال ثروت و قدرت و خلاصه هر معشوق دیگر غیر از معبود حقیقی و تا انسان تمثال پرست باقی می ماند به توحید نرسیده و پیمان با هوالموجود نبسته است تا از شر معبودان کاذب رهایی یابد.
مولانا باری گفته بود:

من گنگِ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

ومن هم همان گنگِ خواب دیده مولانا استم که بیش از این چیزی گفته نمی توانم و بدبختانه خلقِ این روز گار نیز از شنیدن عاجز استند. مثنوی و دیوان شمس حضرت مولانا باز هم چراغ راه عاشقان حقیقت باد
والله اعلم بالصواب.

روز پنجشنبه ۱۷ دسمبر ۲۰۱۵ روز عرس پیر خراباتیان بلخ و قونیه
نگارگر